

# رسالہ حظ

## موسوم بہ ادب المثنیٰ

### ارتصیفات حضرت اُستادی میر عابد الحسنی علیہ الرحمہ

#### بسم اللہ الرحمن الرحیم

مبارک عطر آئینہ می رقم سکین بسم اللہ کہ نہ تر تو فرقام شک فام دیوان محمدی خانی گزشت  
چون آفتاب بان از مطلع رحمت بر جہل کایات پر تو بجلی یافت و بقلض و قدرت سو ادین تم  
در سویدای دکت یدہ اقل تعلق اند اعنسی عاد الحسی جای گرفت و از نیم زلف عبوبی از تم  
از گل روی یلی بشام محسنون ادیافت کہ سر اسیمہ بصحرای سوالی شتافت و صحرای زرد فر  
حسن از تم از لب شیرین بگوش منہ ہار رسید کہ در کوہ سار دیوانگی لباس حیات درید در دنیا محمد  
بر مرد قد تو پختہ سیری کہ اگر قصود طور مصحف وجود از عالم غیب بعالم شہادت نبودی لوح و علم  
پیدائندی و اگر غرض حصول جسمانی خط آن مصحف در آسمان میت دور در زمین صورت  
سطح بودی اندی غنی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تحیات آیات نثار روح پر فرج  
اہل بیت اولہ نقطہ دایرہ ولاستند باد و بعد بر آبی دتھان چنان صنایع و موسیقی خان عالم بد

پوشید و نامہ کہ روزی این فہم تیر بحسب اتفاق مطالعہ ط نستعلیق مشمول بود و چہ تجوی از اجال  
شاہ چینی راہ ناشای خطمی پیو کہ چہ بیستی از کجاست شریف بقہ کتاب مولانا سلطان علی  
المشہدی علیہ الرحمہ و نظر آمد و نظر از ہر چہ کوی تو بہتہ آمد الفاش چون قات شمشاد  
آرام جان چہ شمہای صادش چون چشم دلبران خان آل و لاشش چون زلفین محبوبان  
و دایرہای نون چون پردان خان شہدہ انجیز ہر نقطہ آن چون دم ید و سیر چہمان و ہر بردان چون  
آب حیات و طلمات در اردون چون دل اطلع ہر وجود آن آیات پیدا کرد دلالت آن  
در مذاقش جا کرد و شگلی را ہر جو و غالب دید و صدای اعطش اعطش او در مجسمہ و پختہ

چو آرد آب بر لب شہ جانانی بسوزد گرد تر سازد زبانانی  
القصد کمال میل تحصیل خط از ہذا دین خاکسار سہ دہ اباب تحصیل ہر فن و کلمہ ہر ہم زدہ تی  
در خدمت بعضی از عزیزان کہ در این فن بجائی رسید ہوں و دیار لب بارک اباب این صنعت  
حکایتی شنیدہ بودہ بندہ دار سہ کرد و آنچه توانست بہت آوڑ

تبع زهر کوشه ای یافتم زهر خرمی خوشه ای نفتم

اکنون میخاکد آنچه بین صحبت عزیزان نشسته ام آورد و کبریت کتابت و شش تجربه کرده است  
التیام و صورت نظام باید که بقدری را شاد کند و آن مستدی این خاکسار را بدعا  
خیر یا کند بنا بر این در آن باب اتفاق شش فصل افتاد و آنرا آداب اثناس نام نهاد - فصل اول

در بیان آنکه کتابت از صفات ذمیه احترام بسیار دیگر از صفات ذمیه در نفس معلوم  
بی اعتدالی است و عاقلان که از نفس بی اعتدال کاری آید که در او اعتدال باشد از کوز و جان  
برون تراود که در دست پس کتابت باید که از صفات ذمیه کلی خوف کرده و کتب صفات ذمیه  
کنند تا آثار انوار این صفات مبارک از چهره شاد بچشم نرسد و مرغوب طبع ارباب هوش فتنه  
فصل دوم - در بیان اجتناب از خطا بدان که اجزای خطا بر دو قسمت تحصیل و غیر تحصیل تقسیم  
که کتابت را مهارت و مهارت حاصل میاید کرد و پنجه ساختن و غیره تحصیل آنکه چون تحصیل  
حاصل شود آن نیز حاصل شود و آن دو از هر دو است. اول ترکیب - دوم کرسی نسبت  
چهارم ضف پنجم قوت - ششم سطح - هفتم دور بیستم صود مجازی - نهم نزل حقیقی - دهم اصل  
یازدهم صفا - دوازدهم شان - آنرا ترکیب آن بر دو قسمت جزوی و کلی و جزوی نیز بر دو  
قسم اول آنست که اجزای حرف مفرد را چنان ترکیب کنند که به اعتدال اصول آید چون  
قاف و غیره که مرکب اند از ضف و قوت و سطح و دور و تناسب مانند اینها و قسم دوم آنست  
که چند حرف مفرد را مرکب ساخته کلمه ای سازد و نوعی که وضع کرده چون لفظ قلم که مرکب  
است از قاف لام ویم و کلی آنست که چند حرف مفرد یا مرکب یا مفرد و مرکب را ترکیب  
مطری سازد و نوعی که مرغوب طبع سلیم باشد چون عبارت این حدیث که بخلاف ضف اعلی است  
از حرف مفرد و مرکب و اگر سطر بقدر مصرعی بود باشد و او یک تمام بود و نیمه یا سه و دو

و یا دو و آنکه دو یک نیمه و یا یک دو آنکه دو یک چهار آنکه در فترت را باید داد و اولی آنست  
که در اول و آنست مصرع نباشد و اگر در آخر مصرع بر بالای حسه فی واقع شود نسبت و مصرعی چون  
دوازده مصرعی نویسد باید که در آن برابر یکدیگر نباشند مگر آنکه حسیا نویسد که آنجا برابر هم نوشته سخن

و اگر کسی و آن آنست که چند بیت که در مصرعی واقع باشد که آنرا بقدر شایسته هم نامند  
هم نویسد چون ایراد نون و شین در این مصرع من دوستدار روی خوش موی و کشم و اول  
دو او را دوستدار روی و دو دوستدار و شین خوش گامی که مدید باشد و صود مجازی  
نیز همین معنی باید داشت اگر مجموع بیت شاربیکدیگر که در مصرعی واقع شود برابر هم نتواند  
تو هم آنکه در ترکیب تصویری پیدا شود آنچه نیز کرد و آنچه نگردد و او خوش و او عطف هم در آن مصرع  
که اگر این هر دو را با او را دوستدار کرسی سازد ترکیب باریک میشود دست پادار و آن  
معیوب است البته این سه در ابالاتر باید نوشت بهر حال میسیتی که شارب وجود باشد فی  
نویسد و در این مصرع و او خوش و او عطف فریند یکدیگر میستواند بود و ترتیب در کرسی گامی  
مگر آنکه در ترکیب تصویری پیدا شود در سه حکم که کرسی بدین طریق فعل نیاید باشد مرغوب  
چنانکه در ابوی آبی یاد چشم او که اگر برابر هم واقع نباشد و کس نخواهد بود و اگر در آخر  
یا سطر از کرسی تجا و کرد و حرفی را بالاتر نویسد مجوز است بلکه محسن - آمانست - و آن آنست که  
بر حرف اچنان نویسد که نسبت به قلم کوچک بزرگ نباشد و چون این صفت در خط فعل آید

هر دو بیت کسلی یکدیگر باشند کمال شایسته خوانند داشت و اگر خلاف این باشد مطبوع نخواهد  
بود چنانکه در ابوی آبی یاد چشم او یکی بزرگتر از دیگری بود چنانکه پس آید در آن یل نبود اما  
و کمال آن آنست که در نهایت دو یا فصل بیاید و مراتب آن کمال قوت بسیار است و خطی  
آن قوت - و کمال آن آنست که در نهایت ذات فعل بیاید و مراتب آن کمال ضف بسیار است  
و ضبط آن بسیار کرد - اما سطح - و آن آنست که چون ناظر نظر کند حالت حسی دریا بد چون اول  
و غیر آن - اما دور - و آن آنست که چون ناظر طبیعت حالت طوبت بیاید چون نهایت  
و مثل آن و اعتدال سطح و دور از خطا تا نقل باید کرد - اما صود مجازی - و آن آنست که قلم

از زیر به بالا حرکت کند اما حرکت او مستقیم نباشد چون دیال در مراتب این نیز بسیار است  
مهارت باید کرد - اما اصول - و آن کیفیت است که از اعتدال ترکیب اجزای شمع که در کوز جدا  
میشود و در هر سه حرکت که این صنعت اندکی باشد آنست که نفس میباید که اگر اجزا بر هم نرسد

می نبرد چون کمال این صفت از خطی جلوه گر شود اگر از جان دوست در اندام بجای خود است  
 غمی نماید که اجنه ای تمه در خط بنماید جسم است و اصول بنماید جان - ذوق این باد و دانی  
 بخدا تا چشمی - آصفا - و آن حالتی است که طبع را مسرود و روح می سازد چشم انورانی نیکند  
 بی تصفیه قلب تحصیل آن توان کرد چنانکه مولانا گفته بوده اند که صفای خط از صفای دل است  
 و این صفت را در خط و فعل تمام است چنانکه روی آدمی که همه خند نوزد نماند و صفای  
 مطلب نخواهد بود و پوشیده نماید که چون اصول و صفای آن بپزند بعضی آن امره گویند بعضی  
 اثر نیز گویند - اما نشان و آن حالتی است که چون در خط موجود شود کاتب از تماشای آن مجذوب  
 گردد و از خودی فارغ شود چون قلم کاتب صاحب شان شود از لذت عالم مستغنی گشته بکلی روی  
 دل بسوی مشق کند و پر تو جمال شاد حقیقی در نظرش جلوه گر شود

هر جا که هست پر تو روی تو لایح است  
 هر کس بی در نظری دیده است آن  
 گر کج صومعه است که در سوخت  
 آدم اندر قلم لاسا و موی در

و سر و کپرسین کاتبی چون صنوبر بیاض از جهت مشق دست آورد و حرنی بر آن رقم کند از کمال  
 حرف آن کاغذ را بخون دیده گلگون سازد و این کیفیت بین صفات حمیده و عارض نفسانی  
 میشود بسیاری قلم صورت آن بر صفو کاغذ کشیده میگردد و بر کس را ادراک این صفت در  
 دست ندید با وجود آنکه مشاهده آن کند چنانکه بر کس بیلی را میدید اما آنچه مجنون میدید  
 نمی توانست دید اگر کسی آرزوی این تمام باشد او را در جانی از بعضی لذات نفسانی اجتناب از  
 چنانچه قبل از کتاب مولانا سلطانعلی در

ایکه خوابی که خوشنویس شوی  
 خطت مضمون خود سازی  
 ترک آرام و خواب باید کرد  
 سر به کاغذ چو خار برسد  
 خط نوشتن ثعالبان است  
 خلق را مونس و انیس شوی  
 عالی پر نام خود سازی  
 دین به عهد شباب باید کرد  
 روز و شب خطی نیست برون  
 بزرگشتر کار با کمال است

و دیگر اجنه ای خط و آن پنج جزو است اول سواد - دوم بیاض - سیم تشبیه - چهارم صوری  
 پنجم نزول - اما سواد و بیاض چرا که کاتب تحصیل آنها باید کرد از جهت آنکه هر کس هر سینی که بر کاغذ  
 بکشد آن را سواد و بیاضی باشد حاجت به راستی نخواهد بود و تشبیه را از جهت آن که بدست خط  
 نیست که چون اجنه ای تحصیل فعل آید و دیگر چیزی نماید که کاتب آن باید کرد و صفو از آنجا  
 کرد و چون در آنستین جمال الدین با قوت علیه الرحمه این پنج را از اجنه ای خط نموده ذکر  
 کرده شد و چون قبل از کتاب مولانا سلطانعلی مینماید که در خط تحقیق ارسال میت کرد  
 اتفاقا در باب قلم این زمان است که ارسال درین خط نیز موجود است اما بفرموده مولانا  
 ذکر آن شد که ترک ادب نبود - فصل سوم - در تعریف مشق و آداب آن - بدانکه مشق نسبت  
 نظری و قلبی و خیالی - اما مشق نظری و آن مطالعه کردن خط است و دست فایده و آنست که کاتب  
 در بیضیات روحانی خط آشنا کند و نقل فاسد از کتب کاتب اهل کند و سرعت کاتب  
 از آن به حصول بپزند و اولی آنست که بستدی را بچندین مشق بنماید تا طبع او بداند  
 روحانی خط متعلق شود بعد از آن مشق قلبی فرماید و در ایام مشق قلبی هم این مشق نباید کرد  
 مشق قلبی و آن نقل کردن است از خط استاد و چنانکه گفته می شود از آنجا است از آنکه اول مغز  
 کبیر از خط استاد در وقت نقل کند و نسبت بر حرف بوضع و وقف شود و اگر نقل غیر شود  
 علمی و مغزات کبیر کافی است بر حال بعد از آن از مرتب کتب مخصری پیدا کند که از حد مینماید  
 و اول در او مشاهده اجنه ای بنماید و کاتب بکند و استمداد جهت از ارواح پاک ارباب این فن  
 و قلم را بویعکس در این ساله قرار یافته بسته شده و در هر یک ذکر زود و کاغذ بلیق مشروط است

آورد و نقل کند و کمال قابل چنانچه مولانا فرمود

حرف حرفش کلمات کن  
 نه که چون بسکری تغافل کن

و باید بخشد که روش آن مخالف روش منقول عنه باشد نظر کند که حضرت عظیم دارد و کج غیر  
 قلبی مشق در کند تا خط او آشنای خط منقول عنه شود و دیگر میت که در منقول عنه نباشد از وقت  
 مشق همان روش بدین در آید و این برکت از کمال تواند بود بعد از آن جمله در کتب آن

آنچه تو اندیش کنی و متوجهش خیالی شود و انسانیکه قابل باشد بر اندک وضعی ترقی او ظاهر شود  
 و متذکره ده هسه در پیش از میت میت کجاست نتوان کرد که مرتبه آن عالی باشد مگر پیش از آن  
 چند روزش قلمی کرده باشد و متوجهش خیالی نبوده باشد با وجود این بیش از یک روز یا دو روز  
 نوشت خطی نغز نشود و اگر کسی بیشتر خوب نویسد نویسد بر نفس قدسی باشد بگذرد فوایدش قلمی بسیار  
 است و بی این شش خوش نوشتن مجال است و اگر قلم منقول عنایت آن داشته باشد  
 مرکز دیگرها شود خوبست و الا مرکز می تواند را باید ادغمی نماید که اگر منقول عنایت تر از حدیت باشد  
 بی شش طرفین کتابت بر تبه نشود و اما شش خیالی و آن است که کتابت کند در طریق نقل  
 بلکه رجوع بقوت طبع خویش نماید و به ترکیب که واقع شود فایده این شش است که کتابت  
 تصرف کند و این شش چون بسیار بر شش قلمی غالب شود کتابت بی نغز شود و اگر کسی شش قلمی  
 کند و از شش خیالی که ریزان باشد بی تصرف شود و او چون آنگاه باشد که تصنیف دیگران فرایز  
 و خود تصنیف آنگاه کرده و در شش قلمی تصرف کردن مجوز نیست و پوشیده نماید که در تبه اسباب  
 شش کمال می باید کرد و الا فایده نهد چنانکه افضل الکتاب مولانا میر علی فریاد

چند دروادی خط صرف کنی تعلیمت بشواری منعی در پیشین فارغی  
 پنج چیز است که تابع کند با هم بست خطاط شدن نزدیک است  
 وقت طبع و دو قوی رخط و قوت دست طاقت محنت و اسباب کتابت  
 که از این پنج یکی راست قلمی است مذبح فایده که رسمی منافی صدق  
 فصل چهارم در بیان قلم تراشیدن اول باید که قلم مسخ و سفید که منعی آن متوسط بود و در پیش  
 که یکی باریک و نیک تیز باشد از جهت خانه قلم خالی کردن کی ثقل تیسره باشد از جهت نظر کردن  
 تا در وقت قلم ترازد و بی نظر رسیده چنانکه ناخن در وسط و زرد بعد از اینها در قلم تراشیدن  
 شروع کند و جسمه آستر را بمل آورد و جسمه آستر فتح است و شش دانسی و دوشی و نغز و خط و شش  
 فتح نسیق است که معرفت باشد یعنی چون بر سهوی چپ فتح قلم بگذرد از چهار دانه اول فتح قلم  
 تحریف نظر آید و اگر قلم منعی و اگر جلی باشد بقدره و نقطه آن قلم داری فتح قرار دهد و قلمی که بسیار  
 چلی باشد اگر فتح گوید تر باشد می تواند بود و شرط شش است که چون فتح بگیرد پشت قلم بروی قلم

نند و به پشت چنان در کند که وسط آن بشکافد و نبات شش تا چهار دانه فتح باشد و این شش  
 بهترین شقوق است و دوشی دانسی برابر باید چنانکه مولانا منسه موده  
 دانسی دو حشیش برابر کن چار دانه فتح دود دانه کنگین  
 و شرط نظر آنست که بقدر یک دانه قلم باشد و تا یک دانه نیم نیز نوشته اند و فایده از این  
 نیز خطاست و شرط قلم آنست که وسط باشد چنانکه مولانا منسه موده  
 که حرف کنی خطا باشد متوسط کینے رو باشد

و طریق دانسیست قلم تحریف و متوسط و جزم است که مرتب می مساوی الاضلاع وضع کنند و از زاویه  
 راست خطی کشند تا زاویه برابر آن چنانکه دو مثلث ظاهر شود و آن خط را تحریف گویند و باید از زاویه  
 که اول شش رو کرده در خط تحریف تا میان قائمه برابر مثلث زیرین خطی کشند و این خط متوسط  
 دانند و طرف بالای این خط را میل تحریف و طرف زیر را میل بنجم  
 و چون قلم تراشند خاک بر پشت آن مالند تا اگر چسب بی داشته باشد جذب کند و بعد از آن قلم را  
 نقطه تجزیه نمایند فضل بنجم در آداب مرکب ماصن چون دو مثال و دو چسب بی گرفته است  
 آورد و باید که پس مثال صنع را در آب کند تا چون عمل شد شود آن دود آنگاه که چهار دانه فتح  
 هم در گاه کرده آن مقدار کف مالند که آن دوده کشته شود و بعد از آن آن دو دانه فتح صنع نماید  
 مثال آب اضافه کند تا زودتر شود و آن همیشه در آنجا ریزد و با آن دوده میزند چنانکه آن همیشه  
 توان کرد پس آنگاه همیشه کند یا در طسه فیکه مثل آن باشد چنانکه تا نصف آن بشود و مرکز آن  
 و آن بجناب تا کمال آغوش کی پیدا کند و هر چه بیشتر بجناب صلایه شیر خواهد یافت و قلم مرتبه بود  
 باید چسباید و بعد از آن چل مثال راج سیاه در آب کند تا کدانه شود و صاف کند و بعد  
 شش و مثال مازور خشم و کرده با هم مثال زعفران دود دانه صبر و دود مثال فستقون دود  
 مثال پوست گردگان بنزد و مثال نیل در نسیم من آب بچو شاند تا نصف آید و آن صاف کند  
 و از آن آب نوج اندک اندک در دوز و قلم بر آنجا زده نویسد و جسمه بگذرد تا کنگین از نویسه شود  
 و این همیشه اگر اندک صغنی اضافه کند مرتب می شود خواهد بود و عرض که اعتدال او است که  
 نویسه علی شود و دهنف باشد که راج زیاد باشد که مرکب امینوزان بعد از آن مرکب از شیشه